



نگرشی بر فخریات امام علی(ع) در نهج البلاغه (اسباب و انگیزه‌ها)

علی خضری^{*۱}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۰۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۰

چکیده

نهج البلاغه، کتابی است که نمایانگر گوشه‌ای از اندیشه‌های بلند و آسمانی امام علی(ع) است و از یک هزار سال پیش به صورت کتابی جاودانه در اختیار جهان و جهانیان قرار گرفته است. موضوعات متنوع آن حاکی از روح بزرگ پدیدآورنده آن، یعنی امیرالمؤمنین(ع) است. این کتاب همواره چراغ هدایت حق جویان بوده و دایرةالمعارفی از فرهنگ اسلامی است که فراتر از عصر و زمان خود، با ارائه راه‌حل‌های اصولی و ریشه‌ای برای مشکلات هر عصر همواره رهنمای تشنگان حق و حقیقت بوده است. یکی از درون‌مایه‌های برجسته این کتاب شریف فخریات امام علی(ع) است که در این پژوهش با روشی توصیفی - تحلیلی به دنبال بررسی و تحلیل فخریات امام هستیم تا از این رهگذر هدف امام را از بیان این صفات تبیین نماییم. در حقیقت امام علی(ع) که خود نمونه کامل کمال در فضل و فضیلت و فصاحت بوده، در این اثر بارها به شجاعت، علم و دانش، ایمان، بخشش، زهد و دنیاگریزی خویش افتخار نموده است. یافته‌ها نشان می‌دهد از جمله دلایلی که امام(ع) از شجاعت و دلاوری خود سخن می‌گفته است، تقویت روحیه لشکریان خود در میدان نبرد و تضعیف روحیه سپاه کفر است. همچنین با برشمردن علم و دانش، ایمان، زهد و تقوای خویش همواره در پی تشویق و ارشاد مردم و رهنمون ساختن آنان به سوی حقیقت و معرفی الگوهای مناسب به مردم در شخصیت‌سازی و رهبری جامعه اسلامی بوده است.

کلیدواژه‌ها: امام علی(ع)، نهج البلاغه، ارزش‌های اسلامی، فخریات.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خلیج فارس، بوشهر

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

فخر واژه‌ای عربی است که معادل فارسی آن خودستایی است و در معنی چیره شدن بر کسی در مفاخرت و یا چیره شدن بر کسی در نبرد و نازیدن و مباحات و بالیدن آمده است (دهخدا، ۱۳۸۲: ذیل واژه فخر)؛ اما از لحاظ اصطلاحی فخر یکی از اغراض و درونمایه‌های متون ادبی است که بخش قابل‌توجهی از ادبیات را به خود اختصاص داده است. چنین مضمونی در شعر شاعران و نثر نویسندگان کلاسیک دیده می‌شود و ادیب از فخر و خودستایی به‌عنوان وسیله‌ای تدافعی یا تهاجمی در برابر اوضاع و موقعیت‌های حساس بهره می‌گیرد و با استفاده از زبان هنری خود ارزش‌ها و مبانی موردنظر خود را تبیین می‌کند و از هیجان‌ات روحی خود سخن می‌گوید. فخر در واقع بر پایه شناخت فرد از خود و واکنش به دیگران در دفاع از شخصیت خود است. «هر فردی، خود باورهایش را درباره خودش فراهم می‌آورد که در اصطلاح خودپنداره نامیده می‌شود. در شکل‌گیری خودپنداره منابع زیادی وارد عمل می‌شود؛ واکنش‌های دیگران، مشاهده رفتارهای خود، یا اشخاصی که با او شباهت دارند و در همان محیط زندگی می‌کنند. این درک از خود، به‌ویژه به فرد اجازه می‌دهد گفته‌های دیگران یا آنچه را دیگران درباره او می‌گویند، تفسیر کند» (گنجی، ۱۳۸۳: ۳۶-۳۷)؛ بنابراین می‌توان گفت فخر ریشه در خودشناسی دارد و پندار و طرح فرد را از شخصیت خود ارائه می‌دهد. البته بر پژوهشگر لازم است که به ارتباط بین اندیشه ادیب و مسائل زمان وی آگاهی و اشراف یابد؛ چرا که تنها در صورت چنین اقدامی است که می‌توان به چستی و چرایی مفاخرات شاعران و نویسندگان و توجیه و مستدل‌سازی آن دست یافت به‌گونه‌ای که بتوان از تجزیه و تحلیل رفتارهای اجتماعی به توجیه و تحلیل رفتارهای هنری رسید.

۱-۱. بیان مسئله

کتاب شریف نهج البلاغه شامل سخنان و نامه‌های گهربار امام علی(ع) است. امام همواره در طول زندگی خویش به دنبال ارشاد و هدایت مردم بوده که مجموعه خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار ایشان توسط شریف‌الرضی در کتاب نهج البلاغه گرد آمده است. این سخنان گرانقدر و ارزنده که به مناسبت‌های مختلف بیان فرموده یا برای افراد مختلف نوشته شده است، اغراض و اهدافی را در پی دارد و انگیزه‌هایی برای بیان آن در کار بوده است. در لابه‌لای سخنان امام علی(ع) شاهد خودستایی‌هایی هستیم که نظر هر پژوهشگری را به خود جلب می‌کند. ما در این پژوهش به دنبال تصویری از شخصیت آن حضرت هستیم که از زبان ایشان در نهج البلاغه توصیف شده است و در واقع در پی پاسخی مناسب برای پرسش‌های زیر هستیم:

- ۱- مظاهر فخریات امام علی(ع) در نهج البلاغه کدامند؟
- ۲- فخریات امام(ع) دارای چه ویژگی‌هایی است؟
- ۳- اهداف و انگیزه‌های امام(ع) از فخر و خودستایی چیست؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

تاکنون در زمینه فخر و خودستایی پژوهش‌های ارزشمندی در قلمرو ادبیات صورت گرفته است. از آن جمله است مقاله «خودشیفتگی و خودستایی در اشعار خاقانی و بشار بن برد» نوشته سید مهدی مسبوق، حمید آقاجانی، کبری الوار و علی عزیزی؛ مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، سال نهم، پاییز ۱۳۹۴ که در این مقاله چستی و چرایی خودستایی و وجوه اشتراک و افتراق مشرب فکری این دو شاعر نامی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. مقاله «بررسی تطبیقی فخر ادبی در اشعار متنبی و نالی» نوشته عبدالله رسول نژاد، هادی رضوان و پیشوا ابراهیمی؛ دوفصلنامه ادب‌نامه تطبیقی، سال دوم، پاییز ۱۳۹۴ که نویسندگان براساس نظریه آمریکایی ادبیات تطبیقی، فخر ادبی و انواع آن را در دیوان این دو شاعر عرب و کرد مقایسه نموده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که زبان متنبی در مقام فخر گاه نیش‌دار و تحقیرآمیز است حال آن‌که زبان نامی در این مقام عقیق‌تر است. همچنین مقاله «فخریات قدسی در دیوان ابن عربی» نوشته حسین کیانی و سید فضل‌الله میرقادری قابل ذکر است که در مجله مطالعات عرفانی، شماره ۱۴، پاییز ۱۳۹۰ چاپ شده است. در این مقاله نمونه‌هایی از فخر قدسی در دیوان ابن عربی بررسی و تحلیل شده است و نویسندگان به این نتیجه رسیده‌اند که انگیزه فخر قدسی شاعر، نشان دادن جایگاه انسان و ارتباط او با حقیقت مطلق است.

کتاب شریف نهج البلاغه نیز با توجه به مضامین والای آن تاکنون از جنبه‌های متعددی مورد بررسی قرار گرفته است که این امر نشان‌دهنده با ارزش و پر بار بودن سخنان امام علی(ع) است. در این باره، گروهی از اندیشمندان به شرح آن مبادرت کرده‌اند که از جمله آن‌ها و از بین قدامی‌توان به شرح ابن‌ابی‌الحدید و شرح ابن میثم و از معاصرین به شرح علامه محمدتقی جعفری و شرح آیت‌الله مکارم‌شیرازی اشاره کرد. در چارچوب فنی و ظاهری نیز پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته است. از جمله می‌توان به مقاله «زیبایی‌شناسی خطبه آفرینش در پرتو نقد فرمالیستی» از علی نجفی ایوکی و دیگران اشاره کرد که سال ۱۳۹۴ در دوفصلنامه علمی - پژوهشی حدیث پژوهی منتشر شده است. در این پژوهش، نویسندگان ضمن بررسی انواع شگردهای هنری موجود در این خطبه، به این نتیجه رسیده‌اند که مؤلف، اشراف کامل به شیوه‌های بیانی و هنر سخن‌آرایی داشته و به‌طور هم‌زمان هم به مفهوم توجه کرده است و هم به نحوه بیان و آرایش آن. دیگر پژوهش قابل اشاره را می‌توان مقاله «دراسة شکلائیة لخطبة الولاية للإمام علی(ع)» از حمید احمدیان و علی سعیدآوی نامید که سال ۱۳۹۲ در مجله «اضاءات نقدیه» منتشر شده و نویسندگان به بررسی شیوه‌های مختلف صنعت طباق در خطبه مذکور پرداخته‌اند. همچنین مقاله‌ای با عنوان «زیباشناسی اسلوب منادا در خطبه‌ها و نامه‌های سیاسی نهج البلاغه» توسط سبحان کاوسی و دیگران نوشته شده و سال ۱۳۹۲ در فصلنامه پژوهشنامه نهج البلاغه چاپ شده است. نویسندگان در این پژوهش به تحلیل زیباشناسانه انواع منادا و شیوه‌های مختلف استفاده از حروف ندا در تعدادی از خطبه‌ها و نامه‌های سیاسی امام علی(ع) پرداخته‌اند و نتیجه گرفته‌اند حضرت(ع) با توجه به حال مخاطبان در موقعیت‌های مختلف از ادات متناسب با آن‌ها استفاده کرده است. نتیجه بررسی‌ها نشان

می‌دهد که عمده پژوهش‌های صورت گرفته، بعد فنی کتاب نهج البلاغه و یا مسائلی چون اخلاق، تقوا، خداشناسی، عدالت، سیاست و... را در این کتاب شریف بررسی نموده‌اند و به مسأله فخریات و اهداف و انگیزه امام از این خودستایی‌ها توجه لازم را مبذول نداشته‌اند و مقاله حاضر کاری نو در این راستا خواهد بود.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

از آنجا که در کلام امام علی(ع) در کتاب نهج البلاغه مظاهری از فخریه به‌وضوح دیده می‌شود این پژوهش بر آن است که به تحلیل این پدیده و چیستی و چگونگی ظهور هنرمندانه آن در کلام امام علی(ع) بپردازد تا از این رهگذر اهداف و انگیزه‌های امام از بیان این مفاخرات تبیین شود و ضمن چنین تحلیل‌هایی عوامل زمینه‌ساز فخریات امام نیز آشکار خواهد شد. هم از آنجا که تعریف هر شخص از خود بر پایه شناخت هر فرد از خویش صورت می‌گیرد، بررسی این خودستایی‌ها و آشکار نمودن زیبایی‌های نهفته در ورای آن باعث بیشتر شدن شور و شوق خواننده به این اثر می‌گردد.

۲. فخریات امام علی(ع) در نهج البلاغه

همان‌طور که بیان گردید خودستایی و مفاخره، سنتی ادبی است که بخش قابل توجهی از ادبیات را به خود اختصاص داده است. در کتاب شریف نهج البلاغه نیز جلوه‌هایی از خودستایی امام مشهود است. در واقع امام علی(ع) در مواقع مختلف و به مناسبت‌های گوناگون، در جنگ و صلح، با دوست و دشمن و در خانه‌نشینی و حکومت به معرفی و بیان فضایل خود پرداخته است که در این بخش با توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی حاکم بر جامعه در زمان امام علی(ع) به بررسی و تحلیل مهم‌ترین و پرکاربردترین مظاهر فخریات امام در این کتاب می‌پردازیم.

۲-۱. افتخار به شجاعت

از خصوصیات و ویژگی‌های بارز امام علی(ع) شجاعت و دلوری ایشان است که زبانزد همگان است. چون به زندگی امام علی(ع) بنگریم، درمی‌یابیم که او از سن بیست‌سالگی یا اندکی بیشتر در جنگ‌ها حضور داشته و با جنگاوری‌ای که از خود به نمایش گذاشت، نام شجاعان پیش از خود را به بوتۀ فراموشی سپرد. امام علی(ع) خود در نهج البلاغه از شجاعت خویش چنین سخن می‌گوید: «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بَكْلَاكِلَ الْعَرَبِ وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ» (خطبه/۱۹۲): من در کودکی بزرگان عرب را به خاک افکندم و سرکردگان ربیع و مضر را هلاک ساختم.

این قسمت از نهج البلاغه بخشی از خطبه طولانی آن حضرت، معروف به «خطبه قاصعه» است که در آن، به شجاعت خود در جنگ‌های صدر اسلام افتخار می‌کند. امام در مورد شجاعت خود می‌گوید: «أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بَكْلَاكِلَ الْعَرَبِ». او بزرگان عرب را به شترانی تشبیه می‌کند که در هنگام چموشی آنان، سینه‌شان را به خاک می‌افکند و با آوردن لفظ «أَنَا» در صدر کلام، آن را تأکید می‌کند. نکته بعد، آوردن

«فی الصغر» و مقدم ساختن آن نسبت به «کلاکل العرب» است که با این روش، دلاوری و شجاعت خود و فخر به آن را نشان می‌دهد.

امام علی(ع) در جای دیگری از نهج البلاغه نیز از شجاعت خویش چنین می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَي قِتَالِي لَمَّا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَلَوْ أَمَكَنْتِ الْفُرْصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعَتْ إِلَيْهَا وَسَأَجْهَدُ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدْرَةُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ» (نامه/۴۵): به خدا قسم که اگر تمام عرب بر جنگ با من همراه شوند، روی از آنان برنتابم و اگر فرصت دست دهد به سرعت به سوی آنان می‌شتابم و خواهم کوشید تا زمین را از این فرد از فطرت برگشته و کالبد سرگشته پاک سازم تا که ریگ از دانه جدا گردد.

امام(ع) در این بخش از کلام به شجاعت خود افتخار می‌کند و شجاعت خود را مطرح می‌کند، که حاضر است در مقابل لشکریان عرب یک‌تنه بایستد بدین صورت که در ابتدای کلام و پیش از آن که قدرت‌نمایی کند، سوگند می‌خورد و با جمله «والله» به نوعی پیش‌دستی می‌کند و هرگونه شبهه و سؤالاتی در باب شجاعت خود را پیشاپیش رد می‌کند که البته این اطمینان خاطر و نفس مطمئن و استواری که در شجاعت امام(ع) می‌بینیم، نه فقط برای اوست بلکه این نفس مطمئن سبب اطمینان دل‌های یاران و اصحاب آن حضرت می‌شود و به دنبال آن شادی و مسرت آنان را همراه است؛ اطمینان و شادی‌ای که ترس از دشمنان را در نزد آنان کم و یا از بین می‌برد. در کتاب علی بن ابی‌طالب پیشوای مسلمین آمده است: «پیامبر (ص) فرمود: به خدا سوگند من می‌دانم که علی(ع) در راه خدا همانند لشکر است». (زمانی، ۱۳۵۰: ۱۰۳)

امام باز در جای دیگری می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمَ الْمَسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) أَنِّي لَمْ أُرِدْ عَلَى اللَّهِ وَلَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي فِي الْمَوَاطِنِ الَّتِي تَنْكُصُ فِيهَا الْأُنْطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ نَجْدَةً أَكْرَمَنِي اللَّهُ بِهَا...» (خطبه/۱۹۷): از یاران محمد (ص) آنان که گنجور اسرارند و کتاب و سنت را امانت‌دار، می‌دانند که من دمی مخالف فرمان خدا و رسول او نبودم و با جان خود پیامبر(ص) را یاری نمودم، آنجا که دلبران واپس خزیدند و گام‌ها به عقب برگردید. آن دلیری و مردانگی‌ای بود که خدا به من ارزانی فرمود.

بار دیگر امام(ع) به مقام فخر درمی‌آید، اما با این ویژگی که برای فخر و خودستایی خود شاهد می‌آورد و با جمله «عَلِمَ الْمَسْتَحْفِظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ» یاران محمد را گواه بر شجاعت خود می‌داند تا بتواند اوصاف عالیّه خود را برای دیگران، کسانی که یا غافل‌اند و یا خود را به ورطه غفلت سپرده‌اند، به صورت کاملاً مستند بازگو کند. اوصافی که سبب جانشینی به حق او و عدم صلاحیت دیگران می‌شود. او هرگز لحظه‌ای با امر خدا و رسول خدا مخالفت نورزیده و همواره با پیامبر بوده است. او کسی است که در جایی که پای پهلوانان می‌لغزد، استوار است «وَلَقَدْ وَاسَيْتُهُ بِنَفْسِي». ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «این همراهی از خصوصیتی است که فقط به آن حضرت اختصاص دارد؛ چرا که در جنگ احد و حنین و خیبر او ثابت قدم ماند و دیگران بودند که فرار نمودند» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۵: ۳۳۸/۱۰).

از دلایلی که امام(ع) در میدان نبرد از شجاعت و دلاوری خود صحبت می‌کرده است، تقویت روحیه لشکریان خود و تضعیف روحیه سپاه کفر است. او با اطمینانی که به شجاعت خود دارد در صدد است که این اطمینان خاطر را با اسالیب بیانی چون تقدیم و تأخیر و متوازن کردن نثر خود در عبارتی چون (تَنْكُصُ فِيهَا الْأَطَالُ وَتَتَأَخَّرُ فِيهَا الْأَقْدَامُ) به اصحاب خود نیز منتقل کند. این قاطعیت کلام، جای شک و تردیدی برای یاران باقی نمی‌گذارد و چه زیبا جامی در این باره سروده است:

کار هر کس نبود صف شکنی
شیر این معرکه شاه نجف است
(جامی، ۱۳۸۸: ۲۴۱).

امام(ع) در جای دیگری از نهج البلاغه نیز چنین به شجاعت خود اشاره می‌کند: «أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ كُنْتُ لَفِي سَاقِيهَا حَتَّى تَوَلَّتْ بِحَدِّهَا فِيرَهَا مَا ضَعُفْتُ وَلَا جَبْنْتُ، وَإِنَّ مَسِيرِي هَذَا لِمِثْلِهَا فَلَأَنْتُمْ الْبَاطِلُ حَتَّى يَخْرُجَ الْحَقُّ مِنْ جَنِّهِ» (خطبه/۳۳): به خدا سوگند که من در آن صف پیکار بودم تا سپاه جاهلیت درماند و یک‌باره روی بگرداند. نه ناتوان بودم و نه ترسان، امروز هم من همانم و آنان همان، باطل را می‌شکافم تا حق از کنار آن به در آید. این‌جا نیز سخن از شجاعت امام در برابر لشکر باطل است. چنان‌که پیداست امام کلام خود را با اسلوب قسم آغاز می‌کند و با حروف تأکید (إِنَّ) بر آن صحنه می‌گذارد تا جایی برای شک و شبهه در شجاعت و استقامتش باقی نماند.

چنان‌که در جواب نامه معاویه نیز می‌فرماید: «أَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلِ جَدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدْخًا يَوْمَ بَدْرٍ، وَذَلِكَ السَّيْفُ مَعِي، وَيَذَلُّكَ الْقَلْبُ أَلْفَى عَدُوِّي» (نامه/۱۰): من ابوالحسنم! کشنده جد و دایی و برادر تو که در روز بدر بر آنان دست یافتم و سر آنان را شکافتم. آن شمشیر را به همراه دارم و با همان دل از دشمنم دمار در آوردم. امام(ع) با آوردن ضمیر (أنا) به معرفی خود می‌پردازد و شجاعتش را همیشگی توصیف می‌کند. این رشادت‌ها و جان‌فشانی‌ها همه حکایت از روح بزرگ امام و ثبات و پایداری وی در عرصه کارزار دارد. این هیبت به حق جای فخر و بالندگی دارد؛ هیبتی که نیروی مقاومت را از هر مهاجم و مبارزی سلب می‌کند. شایان ذکر است عنصر شجاعت در نهج البلاغه از پربسامدترین مظاهر فخریات امام(ع) است.

۲-۲. افتخار به زهد

زهد یکی از بارزترین محسنات اخلاقی است و مراد از آن، رویگردانی قلب از دنیا و توجه به آخرت است. این عنصر یکی از عناصر پربسامد در نهج البلاغه است که می‌توان گفت بعد از عنصر تقوا بیش از همه تکرار شده است. طبیعی است شخصیتی که این همه به زهد و دوری از دنیا توصیه می‌کند، خود نیز یکی از زاهدان باشد. در این راستا عمار یاسر می‌گوید از رسول خدا(ص) شنیدم که به حضرت علی(ع) فرمودند: «ای علی، خداوند متعال تو را به زینتی آراسته است که هیچ‌یک از بندگان را به زینتی محبوب‌تر از آن نیاراسته است: زهد و بی‌رغبتی‌ات به دنیا. در پیشگاه تو فقیران محبوب‌اند و تو خرسندی که آنان پیروان

تو باشند؛ آنان نیز به امامت تو راضی اند. ای علی، خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و وای بر آن که تو را دشمن بدارد» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۳۰/۴۰).

امام علی(ع) خود نیز بارها در نهج البلاغه به صراحت از این ویژگی خویش سخن می‌گوید: «وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلاكِهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جِرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يُفْنِي وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى» (خطبه/۲۲۴): به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با آنچه زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی نمایم و پوست جویی را از مورچه‌ای به ناروا برابیم چنین نخواهم کرد. به راستی که دنیای شما در نزد من از برگی که در دهان ملخی است که آن را می‌جود پست‌تر و خوارتر است. علی را با نعمت‌های فانی و ناپایدار و لذت و خوشی که از بین می‌رود چه کار است.

این کلام امام(ع) را در دو بخش می‌توان خلاصه کرد: اول سخن او نسبت به اجرای فرمان خداوند و فرمانبرداری او، دوم سخن او نسبت به رویگردانی از دنیای دون و نعمت‌های پایدار. او کلام خود را موکد به تأکید قسم به اسم جلاله می‌کند و برای بخش اول از کلام خود از یک طباق معنایی بسیار زیبا استفاده می‌کند. از یک سو مخاطب را با نظام هستی و آسمان‌های هفت‌گانه و هر آنچه در آن است، آگاه می‌کند و از سوی دیگر، کم‌ترین چیزی که ممکن است به ذهن آدمی خطور کند، یعنی دانه‌جویی که در دهان مورچه‌ای قرار گرفته است، برای او مثال می‌آورد. بخش دوم کلام امام(ع) در حقیقت تأکیدی بر بخش اول کلام اوست. او در حقیقت دلیل و چرایی ظلم نکردن خود را بیان می‌دارد و چنین می‌گوید که دنیا نزد او از برگی که در دهان ملخی جویده شود، پست‌تر است. از لحاظ فصاحت هم بسیار زیبا این بخش را ایراد می‌کند، بدین صورت که ابتدا واژه اصلی و مورد تأکید کلام خود «الدنیا» را می‌آورد، سپس برای آن که فخر خود را آشکار سازد، قبل از آن که جمله را تمام کند، خود را نمایان ساخته و با جلو انداختن «عِنْدِي» فخر خود را کامل می‌نماید.

احمد مطلوب در کتاب بلاغی خود ذیل اغراض استفهام به مواردی چون "استفهام الاستبعاد" و "استفهام الافتخار" اشاره می‌کند (مطلوب، ۱۹۸۳: ۱۸۵/۱) که می‌توان عبارت استفهامی (مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يُفْنِي وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَى) را مصداقی برای این اغراض دانست؛ چرا که امام(ع) در مقام فخر خود را به دور از نعمت‌ها و لذات فانی دنیوی می‌داند.

امام علی(ع) در جای دیگری نیز می‌فرماید: «لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَزْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَطْفَةِ عَنزٍ» (خطبه/۳): می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم.

سیرت امام(ع) در زندگی بر همگان ثابت کرد که کلام او با گفتارش هم‌سویی کامل دارد. او در طول عمر شصت‌وسه ساله خود این ادعا را ثابت کرد که دنیا در نظر او از آب بینی بزی هم کمتر است. او ثابت کرد که دنیای دون ارزش داشتن را ندارد، صفتی که دوست و دشمن بدان اعتراف دارند چنان‌که از عمر بن عبدالعزیز روایت شده است که «زاهدترین مردم دنیا علی بن ابی‌طالب بود» (عقاد، بی‌تا: ۳۵). لذا در پیش الهی امیرالمؤمنین(ع) دنیا جای دلبستن نیست «بلکه جایگاهی است موقت در میان راه که امکانات

فراوانی به عنوان وسیله در آن موجود است که اگر ما از آن امکانات چون وسیله و ابزار و توشه راه سود جوئیم و مقصد را از یاد نبریم جایگاهی مقدس خواهد بود» (جعفری، ۱۳۸۴: ۱۰۱-۱۰۲). امام(ع) در راستای افتخار کردن به زاهد بودن خویش نسبت به این دنیا ترکیب کلمات را به نوعی انتخاب کرده است تا همگان بدانند که وی هیچ گونه چشم‌داشتی به این جهان بی‌ثبات ندارد، پس در این سخن کوتاه با آوردن اسم اشاره «هذه» بعد از «دنیا» در جمله «لألفیتم دنیاکم هذه» در بی‌ارزش شمردن و تحقیر دنیای مادی مبالغه می‌کند و سپس دنیا را به کمتر از آب بینی بز ماده‌ای تشبیه می‌کند تا به مردم آن دوره و چه بسا تمام دوران بفهماند که این دنیا به این اندازه هم ارزش ندارد و بدین ترتیب بر زهد و بی‌رغبتی خود نسبت به دنیا اصرار می‌ورزد. در واقع از اسباب و علت‌هایی که امام علی(ع) در گفتار خویش از زهد و دنیاگریزی خود سخن می‌گوید، شرایط حاکم بر جامعه است. در روزگاری که «بلای دنیاگریزی و دنیاپرستی و همچنین مال‌اندوزی به جان امت اسلامی افتاده، ضروری است که مردان حق در مقابل این انحراف بزرگ قیام نموده و به آگاه‌سازی اقدام کنند. امام علی(ع) با مشاهده شرایط موجود و با نگرانی از رسوخ جریان سرمایه‌داری در بدنه جامعه، اقدام به تحذیر و سفارش فراوان نسبت به دنیاپرستی و غفلت از حقیقت زندگی پرداخت و با این شیوه به مبارزه با دنیاگریزی ترویج شده در عصر خلفا قیام نمود (حاجی‌خانی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۹).

۲-۳. افتخار به علم و دانایی

از دیگر ویژگی‌های بارز حضرت علی(ع) علم و دانش فراوان وی است که در احادیث و سخنان معصومین نیز بارها به آن اشاره شده است. مورخین اسلامی اتفاق نظر دارند که مبتکر علم نحو امیرالمؤمنین علی(ع) است (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۲۵: ۲۰۴/۱). همچنین علامه حسن صدر در کتاب تأسیس‌الشیعه آورده است که «امام علی(ع) به ابوالاسود دثلی که مردی شیعه و فوق‌العاده با استعداد بوده است اصول نحو را آموخت و دستور داد در آن تأمل کرده و بر آن بیفزاید» (عزیزی، ۱۳۷۹: ۸۴۶). عمر نیز سخت از فقاہت و دانش امام علی(ع) در اعجاب بود. اهل تسنن می‌گویند عمر هفتاد مرتبه گفت: «لولا علی لهلك عمر» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷: ۶۰۶/۶) اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد. عمر خود از نیاز مبرمش به علم امام علی(ع) در مواردی از مشکلات که پیش آمده با این عبارت پرده برداشته: «مشکلی برایم نماند که ابوالحسن آن را نگشاید» (شری، ۱۳۶۶: ۲۴۵).

پیامبر (ص) نیز می‌فرماید: «أنا مدينة العلم وعليّ بابها فمن أراد العلم فليأتها من بابها» (امینی نجفی، ۱۳۶۸: ۷۹/۶): من شهر علمم و علی در آن است. هر کس می‌خواهد به این علم برسد باید از آن در وارد شود. امام علی(ع) خود این‌گونه در نهج‌البلاغه ابراز می‌دارد: «أيتها الناس سلوني قبل أن تفقدوني فلأنا بطرق السماء أعلم مني بطرق الأرض قبل أن تشعّر برجلها فتنّة تطأ في خطامها وتذهب بأخلام قومها» (خطبه/۱۸۹): مردم! از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید: که من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم، (بپرسید) قبل از آن که فتنه و فساد به‌سان شتری سرکش پای خود را بردارد و مهار و افسار خود را لگدکوب نماید و عقل‌های قوم خود را از بین ببرد.

امام علی(ع) در این قسمت ابتدا می‌گوید: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» و بعد از آن جمله را بیشتر تبیین نموده و می‌گوید: «فَلَا تُنَا بِطَرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطَرُقِ الْأَرْضِ». نکته جالب در تقدیم و تأخیر این دو جمله است، او لفظ «أعلم» را بعد از واژه «سلونی» می‌آورد؛ چرا که «سلونی»، «أعلم» را در خود جای داده است. کسی که می‌گوید از من بپرسید، پس مشخص است که او عالم به تمام امور است. جمله دوم، همان‌طور که گفته شد برای ایضاح و تأکید بیشتر آمده است. نکته بعد، قید «قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي» است، امام(ع) با این قید چنین می‌گوید، تنها عالم بی‌مثیل و آگاه به تمام علوم من هستم و اگر من از میانتان بروم کسی به این گونه نخواهد یافت. نکته دیگر، قید «قَبْلَ أَنْ تَشْعُرَ فِتْنَةً» است که به آینده‌نگری امام(ع) اشاره دارد، آینده‌ای که بنی‌امیه بر مردم مسلط و آنان را خوار و ذلیل می‌کنند، مردمی که قدر و منزلت امام خود را نشناختند.

امام علی(ع) در جای دیگری از کتاب گهربار نهج البلاغه نیز می‌فرماید: «أَمَا بَعْدَ أَيُّهَا النَّاسُ فَأَنَا فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْرِي عَلَيَّهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ عَلَيْهَا وَاشْتَدَّ كَلْبُهَا فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، قَوْلَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَنَّهُ وَتُضِلُّ مَنَّهُ إِلَّا أَنْبَاءَكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَائِدِهَا وَسَائِقِهَا وَمُنَاحِ رِكَابِهَا وَمَحَطَّ رِخَالِهَا» (خطبه/۹۳): اما بعد ای مردم! من فتنه را نشاندم و کسی جز من دلبری این کار را نداشت، پس از آن که تاریکی آن فراگیر و سختی آن شدت یافته بود. از من بپرسید قبل از آن که مرا نیابید. به خدایی که جانم در دست قدرت اوست سوگند که از این زمان تا قیامت چیزی را از من سؤال نمی‌کنید و از گروهی که هدایتگر صد نفر و گمراه‌کننده صد نفر است، جز آن که شما را از صداکننده و رهبر جلو و رهبر پشت و محل فرود آن و مکان بازگشایی آگاه می‌کنم.

امام(ع) بعد از جنگ نهروان گوشه‌ای از فضایل خود را بازگو می‌کند، یعنی فخر به برتری علمی خود، فخری که با این جمله شروع می‌شود: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»، امام(ع) در اینجا به دو چیز می‌بالد. اول فخر به علم و آگاهی و دانش، دوم فخر به آینده‌نگری خود که در جملات بعد کاملاً مشهود است: «لَا تَسْأَلُونِي... إِلَّا أَنْبَاءَكُمْ...». علامه خوبی در این راستا در تفسیر خود می‌گوید: «شیخ ما ابو جعفر إسکافی در کتاب العثمانیه از علی بن جعد روایت می‌کند که گفت: از عهده احدی از مردم به جز علی بن ابی طالب(ع) بر نمی‌آید که بر بالای منبر بگوید سلونی قبل ان تفقدونی» (الهاشمی الخویی، ۱۴۱۴: ۷۳/۷).

۲-۴. افتخار به نیکی و بخشش

تاریخ نام بخشندگانی از عرب و عجم را ثبت کرده است ولی هیچ‌یک از این بخشندگان شباهتی به امام علی(ع) ندارد. خداوند نیز در قرآن کریم به بخشندگی ایشان اشاره کرده و می‌فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ (انسان/۸): طعام را باینکه خود نیاز دارند و محبوب آن‌هاست در راه خدا به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌نمایند. اکثر مورخان و مفسران معتقدند که این آیه در شأن حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) نازل شده است و زمان نزول آن در ماه ذیحجه پس از ادای نذری بود که امام علی(ع) و حضرت زهرا(س) برای شفای حسنین(ع) کرده بودند. آنان، مسکین و یتیم و اسیر را در سه

شب با افطار خود سیر کردند و خود گرسنه ماندند و خداوند با این آیات آن‌ها را ستایش نمود (قرائتی، ۱۳۸۳: ۱۴۷/۱۱).

امام علی(ع) درباره بخشندگی خویش چنین می‌فرماید: «لَمْ يُسْرِعْ أَحَدٌ قَبْلِي إِلَى دَعْوَةِ حَقٍّ وَصَلَةِ رَحِمٍ وَعَائِدَةٍ كَرَمٍ، فَاسْمَعُوا قَوْلِي وَعُوا مُنْطِقِي» (خطبه/۱۳۹): هیچ‌کس پیش از من به پذیرفتن دعوت حق نشتافت و چون من توفیق صلۀ رحم و افزودن در بخشش و کرم نیافت. پس گفته مرا بشنوید و به سخنم گوش فرا دهید. امام(ع) این کلام را بعد از کشته شدن عمر، در جلسه شورا عرضه داشت و به آنان فهماند شورایی که تشکیل شده است و قصد انتخاب بهترین را دارد، باید بداند که نیازی به این کار نیست؛ چرا که فرزند ابوطالب، دارای سه ویژگی مهم است که او را از بقیه ممتاز می‌سازد و در این سه ویژگی، برنده اول مسابقه فضایل بوده است. اول، پاسخ مثبت به دعوت خداوند؛ دوم، برقراری رابطه خویشاوندی؛ سوم پاسخ دادن به بخشش و نیکی. امام در این‌جا آن‌چنان به خود مطمئن است که بلافاصله بعد از جمله خبری، دو جمله امری می‌آورد و می‌گوید: «فاسمعوا قَوْلِي وَعُوا مُنْطِقِي». نکته بارز در اینجا استفاده از واژه «لَمْ يُسْرِعْ» است. گویی امام(ع) میدان مسابقه‌ای را ترسیم می‌کند که فضایل و خوبی‌ها، جایزه آن است و هر کس زودتر بتواند به آن برسد، معلوم است او از بقیه پیشتر است و موفق‌تر است و اوست که می‌تواند با توجه به خوبی‌ها و موفقیت خود، دیگران را راهنمایی و راهبری کند.

همچنین آن حضرت(ع) در ترغیب به عفو و گذشت ابن ملجم، آن‌گاه که او را ضربت زد، کمی پیش از وفاتش این وصیت را بیان فرمود: «...إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَإِنْ أْفَنَ فَأَلْفَنَاءُ مِعَادِي وَإِنْ أَعْفُ فَاَلْعَفُو لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ» (نامه/۲۳): اگر زنده بمانم، خود اختیار خون خود را دارم و اگر بمیرم، مرگ میعادگاه من است. اگر ببخشتم، بخشش موجب نزدیکی من است به خدای باری و برای شما نیکوکاری است. پس ببخشید. آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیمارزد؟

امام(ع) در وصیت خویش، عفو و بخشش را قرین و همنشین خود می‌داند و با بیان (إِنْ أَعْفُ فَاَلْعَفُو لِي قُرْبَةٌ) به این صفت پسندیده می‌بالد و پس از آن فرزندان خود را نیز به بهره‌مندی از آن سفارش می‌کند.

۲-۵. افتخار به سخنوری

امام علی بن‌ابی‌طالب(ع) علاوه بر بهره‌مندی از فضایل و ویژگی‌های علمی بی‌شمار، از جهت فصاحت و بلاغت و سخنوری، سرآمد همه فصحا و بلغا و سخنوران عرب‌زبان است. از نشانه‌های مقام والای امام در ادبیات عربی، خطبه‌های نهج‌البلاغه است که از آن جمله خطبه بی‌نقطه و بی‌الف است. همه علمای جهان اسلام بر سخنوری امام علی اتفاق نظر دارند. به گفته جاحظ «علی بن‌ابی‌طالب پس از رسول خدا از همگان فصیح‌تر و دانشمندتر و زاهدتر بود و پس از پیغمبر، امام خطبای عرب به‌طور مطلق به‌شمار می‌رفت (الجاحظ، ۱۹۹۶: ۱۴۶/۱). از پژوهشگران معاصر نیز شیخ محمد عبده می‌گوید: «در میان دانشمندان و سخن‌شناسان زبان و ادبیات عربی کسی نیست که نگوید کلام امام علی بن‌ابی‌طالب پس از کلام خدای متعال و پیغمبرش(ص) شریف‌ترین و برترین سخن و سرشارترین کلام از لحاظ درونمایه و

دارای بهترین شیوه است» (عبده، ۱۹۹۳: ۶). امام علی(ع) خود در مورد سخنوری شان می گویند: «أَلَا وَإِنَّ اللِّسَانَ بَصْعَةٌ مِنَ الْإِنْسَانِ، فَلَا يُسْعِدُهُ الْقَوْلُ إِذَا امْتَنَعَ وَلَا يُمَهِّلُهُ التُّطُقُ إِذَا اتَّسَعَ وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوفُهُ وَعَالِيْنَا تَهْدَلْتُ غُصُونُهُ» (خطبه/۲۳۳): بدانید که زبان پاره‌ای از وجود انسان است. اگر آدمی سخن گفتن نتواند، زبان او را گویا نگرداند و اگر بر گفتار توانا بود، گویایی به زبان مجال درنگ ندهد. به‌درستی که ما (اهل بیت) امیران سخنیم که سخن در وجود ما ریشه دوانده و شاخه‌هایش بر ما گسترش یافته است.

امام(ع) برای این قسمت از کلام خود تشبیهی بسیار زیبا ارائه می‌دهد. او کلام را به درختی تشبیه می‌کند که در دل و جان خاندان اهل‌بیت(ع) ریشه دوانده و شاخ و برگ‌های خود را بر این خاندان گسترانده است. امام(ع) بسیار دقیق، سخن و کلام را به درخت تشبیه کرده است. ریشه درخت باید محیطی مناسب باشد تا بتواند رشد و نمو کند و چه محیطی مناسب‌تر از وجود خاندان اهل‌بیت(ع) است. ریشه که رشد کرد به تبع آن شاخه‌های آن نیز رشد و گسترش پیدا می‌کند و سایه‌افکنی خود را که همان ایراد خطابه است، بیشتر و بیشتر می‌کند. امام(ع) با به‌کارگیری ادوات تأکید چون (إِنَّ، لَ) و تقدیم و تأخیر در عبارت (وَإِنَّا لَأَمْرَاءُ الْكَلَامِ وَفِينَا تَنْشَبَتْ عُزُوفُهُ وَعَالِيْنَا تَهْدَلْتُ غُصُونُهُ) به سخنوری خود و خاندانش اشاره می‌کند و به آن افتخار می‌کند.

شهید مطهری در خصوص کلام امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید: «نهج‌البلاغه مثل خود علی(ع) است. کلام انسان مثل خود اوست، چون کلام تنزل روح انسان است، تجلی روح انسان است. یک روح پست، کلامش پست است و یک روح عالی، کلامش عالی است. یک روح یک‌بعدی، کلامش یک‌بعدی است و یک روح چندبعدی، کلامش هم چندبعدی است. علی(ع) [چون] یک شخصیت جمع‌الاضداد است، کلامش هم جامع‌الاضداد است» (مطهری، ۱۳۷۳: ۱۸۳). هر چند بزرگانی همچون شهید مطهری و الابی سخن را فقط به امام(ع) اختصاص می‌دهند و این خود نیز به دلیل آن است که کتاب نهج‌البلاغه، گنجینه ارزشمند فصاحت و بلاغت به‌دست ما رسیده است، اما به گفته خود امام(ع) همه خاندان نبوت امیران کلام‌اند.

امام علی(ع) در جای دیگری نیز می‌فرمایند: «فَقُمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُّوا وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا وَتَطَقْتُ حِينَ تَعْتَعُوا وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا وَكُنْتُ أَحْفَظَهُمْ صَوْتًا وَأَعْلَاهُمْ قَوْتًا، فَطَرْتُ بَعَانِهَا وَاسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانِهَا، كَالْجَبَلِ لَا تُحْرَكُهُ الْقَوَاصِفُ وَلَا تُزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ وَلَا لِقَائِلٍ فِي مَغْمَزٍ» (خطبه/۳۷): هنگامی که همه سستی ورزیدند، من به پا خاستم و آن وقت که سر در گریبان بودند من آگاه به امور بودم و آن هنگام که همه در گفتار درماندند، من گویا بودم و در آن زمان که واماندند، من به کمک نور خدا حرکت نمودم. از همه خاموش‌تر، اما در سبقت گرفتن از همه پیشتازتر بودم، پس زمام امور والا را گرفتم و جلوتر از همه حرکت نمودم و گرو سبقت را از آن خود کردم. من به‌سان کوهی هستم که هیچ تندبادی آن را به حرکت در نیاورد و هیچ طوفانی توان از جا کندن آن را ندارد. برای هیچ‌کس و هیچ‌گونده‌ای توان پیدا کردن عیب و نقصی در من نیست.

باز امام (ع) زبان به فخر خود می‌گشاید و حقایق را برای مردم بازگو می‌کند. حقایق نظیر قیام به امر خداوند از طرف علی (ع) و سستی در این کار توسط آنان، آگاهی و سخنور شدن علی (ع) به اوامر الهی و ناآگاهی و سکوت آنها، حرکت و در مسیر دین بودن امام (ع) و واپس ماندن آنان. امام (ع) جملات را سلسله‌وار و زیبا، پشت سر هم ردیف می‌کند که امکان جدایی یکی از آنها نیست و چنان پیوستگی دارند که خواننده مجبور به ادامه کلام تا آخر آن می‌شود. وی در تشبیهی ملموس می‌گوید: «فَطَرْتُ بِعَنَانِهَا وَاسْتَبَدْتُ بِرَهَانِهَا كَالجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْقَوَاصِفُ...» او عنان فضیلت را در دست می‌گیرد و جایزه مسابقه را از آن خود می‌کند و در این مسیر به سان کوهی استوار است که نه تندبادها و نه طوفان‌ها توان مقابله با او را ندارد. این است. این فن سخنوری در واقع هنری است که ویژگی خاصی به کلام امام بخشیده و بر مخاطب اثر می‌گذارد. در پرتو این ویژگی گوشه‌ای از عظمت کلام حضرت تبیین می‌گردد.

۲-۶. افتخار به ایمان

حقیقت عبادت تعظیم و طاعت خدا و چشم‌پوشی از غیر اوست. بزرگ‌ترین فضیلت نفس ستایش مقام الوهیت و تقرب جستن به ساحت مقدس ربوبی است. امام علی (ع) در ایمان و تقوی و زهد و عبادت و یقین منحصر به فرد بود. در این مورد پیامبر اکرم (ص) فرموده‌اند: «لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَضَعْنَا فِي كِفَّةٍ وَوَضَعْنَا إِيْمَانَ عَلِيٍّ فِي كِفَّةٍ لَرَجَحَ إِيْمَانُ عَلِيٍّ» (شیخ طوسی، ۱۴۱۴: ۵۷۵). یعنی اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه ترازو و ایمان علی در کفه دیگر گذاشته شوند به‌طور حتم ایمان علی بر آن‌ها فزونی می‌کند. امام علی (ع) با عشق و حب قلبی خدا را عبادت می‌کرد؛ زیرا عبادت او برای رفع تکلیف نبود بلکه او محب حقیقی بود و جز جمال دل‌ربای حقیقت چیزی در نظرش جلوه‌گر نمی‌شد. ایشان خود در مورد ایمان خویش می‌گویند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْقِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) بِالصَّلَاةِ» (خطبه/۱۳۱): خدایا، من نخستین کسی هستم که به‌سوی تو روی آورد و شنید و اجابت کرد، در نماز کسی از من پیش نیفتاد جز رسول خدا که درود خدا بر او و آل او باد.

امام علی (ع) جمله را با تأکید «إِنِّي» آغاز می‌کند و با رضایت خاطر و افتخار از ایمان خود تعریف می‌کند به این دلیل که وی اولین کسی بوده که دعوت حق را لبیک گفته و می‌گوید: «إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ». فخر امام برای نزدیک شدن به مردم و یا پُست و مقام نیست؛ چرا که او جمله خود را با یاد معبود خویش آغاز می‌کند. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَ...» و با این روش به کوتاه‌نظران می‌گوید که هدف او الهی است. او این کلمات را در اوج شادی و مسرت بیان می‌کند و به این سبب دیگر جای حزن و اندوهی برای او باقی نمی‌ماند. امام (ع) با کم‌ترین کلمات و بدون هیچ‌گونه کلمات اضافی و لغوی جملات خود را ترکیب می‌کند، «اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ» سه فعل را پشت سر هم ردیف می‌کند و با این سه کلمه معنای بسیار را به مخاطب القا می‌کند. جمله بعد را به شیوه قصر آن هم قصر نفی و استثنا می‌آورد تا شنونده به تأکید جمله، بیشتر پی ببرد: «لَمْ يَسْقِنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ بِالصَّلَاةِ». امام (ع) در دیوان خویش نیز در این راستا چنین سروده است:

سَقَّتْكُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ طُرّاً

عِنْدَمَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي

(امام علی (ع)، ۱۹۹۱: ۸۹)

- قبل از همه شما، آنگاه که به سن نوجوانی رسیدم به اسلام گرویدم.

۲-۷. فخر به خاندان خود

فخر به آباء و اجداد و قبیله و خاندان از جمله فخر ذاتی است که امام در جهت عظمت شأن خاندان خود به ذکر مکارم و فضائل ایشان می‌پردازد. از جمله افتخارات امام علی(ع) این بود که به قلم تقدیر، مشمول عنایت ویژه پیامبر اکرم (ص) در عرصه پذیرش و تبلیغ دین و نیز تعلیم و تربیت شود؛ چنانکه کسی را به قدر امام علی(ع) چنین توفیق و تقدیری رقم نخورد. حجت راسخ در این باره، سرپرستی و پذیرش تربیت امام علی(ع) به دامان پیامبر (ص) آن هم در سن شش سالگی است. واضح است کسی که پرورش یافته دامان پیامبر گرامی اسلام است خود نیز بتواند فرزندی شایسته تربیت نموده که به اصل و خاندان و فرزندان خود افتخار نماید. امام در جایی از کتاب گهربار نهج البلاغه می‌فرماید: «هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَلِجَأُ أَمْرِهِ وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ وَكُهُوفُ كُتُبِهِ وَجِبَالُ دِينِهِ. بِهِمْ أَقَامَ انْجِنَاءَ ظَهْرِهِ وَأَذْهَبَ الرَّيْعَادَ فَرَائِصِهِ... هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْعَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي، وَلَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ، الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَى مُنْتَقِلِهِ» (خطبه ۲/۲): آنان (اهل بیت) جایگاه اسرار خداوند و پناهگاه فرمان او و مخزن دانش خدا و مرجع حکمت الهی و گنجینه کتاب‌هایش و کوه‌های استوار آئین حق می‌باشند. خدا به وسیله ایشان بود که پشت خمیده دین را راست و اضطراب را از آن زدود. ایشان (اهل بیت) پایه دین و ستون یقین هستند، شتاب‌کننده به ایشان رجوع می‌کند و عقب‌افتاده به آنان ملحق می‌شود. حق ولایت خاص ایشان است و میراث پیامبر مخصوص آنان. هم‌اکنون حق به سوی اهلش بازگشت و به جایی که از آن انتقال یافته بود بازگردانده شد.

این قسمت از کلام امام مشتمل بر ستایش و فخر به خاندان اهل بیت (علیهم‌السلام) است. امام(ع) کلام خود را با جمله اسمیه آغاز می‌کند که این خود اولین تأکید در جمله را عرضه می‌دارد و با تقدیم ضمیر «هم» که به اهل بیت اشاره دارد و تکرار آن در ابتدای عبارات به نوعی بر سخنان خود تأکید می‌کند تا حق مطلب و نهایت حس محبت و ستایشی که نسبت به خاندان اهل بیت(ع) دارد را ادا کند، و در ادامه با آوردن استعارات و تشبیهات سخن خود را زینت می‌دهد. امام در تشبیهی زیبا، دین را به انسانی که پشتش خمیده و یا پهلوی آن در حال لرزش است، تشبیه کرده است. پایداری آن خمیدگی و از بین رفتن این لرزش جز با وجود خاندان پاک عصمت و طهارت(ع) ممکن نیست. در ادامه امام(ع) سخن خود را در چند بخش ارائه می‌دهد: اول ستایش از خاندان خود که پایداری دین و وجود یقین به واسطه آنان است و مرکز ثقل وجود هستند. دوم ولایت ایشان به موجودات به طور عام و خلافت ایشان بر مردم به طور خاص؛ و سوم مسئله حکومت و بازگشت آن به امام(ع) پس از آن که آن را غصب و به ناحق گرفتند.

امام (ع) اهداف و مقاصد خود از بیان این مفاخرات را با به‌کارگیری واژه‌های هم‌آهنگ با محتوا و مضمون ابراز می‌دارد که این وحدت و هم‌بستگی، تقویت موسیقایی و افزایش جذابیت کلام را برای مخاطب به ارمغان می‌آورد. چنان‌که در عبارت مذکور پایان هر جمله را با کلماتی هم‌آهنگ و متوازن ردیف می‌کند (هُم مَوْضِعُ سِرِّهِ وَلِجَأُ أَمْرِهِ وَعَيْبَةُ عِلْمِهِ وَمَوْزِلُ حُكْمِهِ) و نیز جناس واقع در عبارت (إِلَيْهِمْ يَفِيءُ الْغَالِي وَبِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي) چنان است که عبارات را متناسب با مقام و اقتضای کلام مزین ساخته است.

امام (ع) در جای دیگری از کتاب گهربار نهج البلاغه می‌فرماید: «كَيْفَ تَعْمَهُونَ وَيَسْكُمُ عَثْرَةَ نَبِيِّكُمْ وَهُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسَّنَةُ الصِّدْقِ فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَرُدُّوهُمْ وَرُدُّوا إِلَيْهِمُ الْعِطَاشِ» (خطبه/۸۷): چرا حیران و سرگردانید، در حالی که خاندان پیامبر میان شماس و ایشان پیشوایان حقیقت و نشانه‌های دین و زبان‌های راستی هستند. پس همچون قرآن، نیک حرمت آنان را در دل بدارید و چون شتران تشنه که به آبشخور روند، روی به آنان آرید.

امام (ع) در این بخش به دلیل داشتن خاندانی بلندمرتبه به خود افتخار می‌کند. خاندانی که پیشوایان حق و حقیقت هستند، آنان زبان راستگویی دین هستند. کسانی که به سبب الهی بودن، مصالح و مفاسد اجتماع را بهتر از مردم می‌دانند و در مسیر دین بدون هیچ چشم‌داشتی به اصلاح‌گری می‌پردازند. امام (ع) در ادامه، به صفات بارز خود فخر می‌کند، صفاتی که عبارت از برپایی ایمان، عدل، معروف و اخلاق نیکو در بین مردم است.

گفتار امام (ع) در اینجا بر چند اصل استوار است: اول، خطاب قرار دادن عاطفه دینی و مذهبی مردم. با استفاده از این اصل احساساتی که در زمان پیامبر (ص) شکل گرفته است و احتمال می‌دهد که سست شده باشد، احیاء می‌کند. دوم روحیه حق‌مداری و راست‌گویی نوع بشر است. امام (ع) با استفاده از این اصل، این روحیه و احساس را به سمت و منبع صحیح هدایت می‌کند منبع و مرجعی که امام (ع) معرفی می‌کند، همان خاندان پاک اهل بیت است و می‌گوید: «وَهُمْ أَزْمَةُ الْحَقِّ وَأَعْلَامُ الدِّينِ وَالسَّنَةُ الصِّدْقِ» و در این بخش از کلام خود خیلی کوتاه و خلاصه و الاثرین صفات و فضیلت‌ها برای خاندان خویش ذکر می‌کند تا اصل و جوهر کلام در حافظه مردم بماند و بر این موهبتی که در اختیار دارند قدری تفکر کنند و به‌سوی این نشانه‌های دین و حقیقت بشتابند.

امام (ع) باز در جای دیگر فرموده‌اند: «نَحْنُ شَجَرَةُ النَّبُوَّةِ وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَبَايِعُ الْحَكْمِ نَاصِرُنَا وَمُجِبُّنَا يَنْظُرُ الرَّحْمَةَ وَعَدُوْنَا وَمُبْعِضُنَا يَنْتَظِرُ السُّطُوَّةَ» (خطبه/۱۰۹): ما (اهل بیت) درخت نبوتیم و محل فرود رسالت پروردگار و جای رفت‌وآمد فرشتگان رحمت و گنج‌های دانش و چشمه‌سارهای ینش. یاور و دوست ما، امید رحمت می‌برد و دشمن و کینه‌جوی ما، انتظار قهر و سطوت.

امام (ع) در این قسمت، به دلیل داشتن خاندانی والا به خود می‌بالد. امام (ع) جملات خود را کوتاه و با آهنگی خاص ایراد می‌کند و این آهنگ، سبب آن می‌شود که شنونده نیز با آن همراه شود. امام صفات و ویژگی‌ها را در قالب استعاره و تشبیه می‌آورد «مَعَادِنُ الْعِلْمِ، يَبَايِعُ الْحَكْمِ»، در جایی که نیاز به مقایسه است تا مطلب برای شنونده، بهتر مفهوم شود، مقابله و طباق را برای ایراد کلام خود، انتخاب می‌کند:

«مُجِبُّا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ وَمُعِضُّنَا يَنْتَظِرُ السَّطْوَةَ»، در انتخاب کلمات بهترین‌ها را انتخاب می‌کند و برای آن که فخر خود کامل شود آنها را به صورت جمع می‌آورد، «مَعَادِنُ الْعِلْمِ وَيَتَابِعُ الْحِكْمِ». در اصول کافی آمده است که امام حسین(ع) فرمودند: «به خدا که ما درخت نبوت و خانه رحمت و کانون علم و محل آمد و رفت فرشتگانیم» (کلینی، ۱۳۶۹: ۳۲۰/۱). علامه خویی نیز چنین نقل می‌کند که «پیامبر (ص) به علی(ع) فرمود: کسی که تو را دوست بدارد، در درجات ایشان در بهشت با پیامبران است و آن کس که با تو دشمنی دارد، پس فرقی نمی‌کند که یهودی یا مسیحی از دنیا برود» (الهاشمی الخویی، ۱۴۱۴: ۳۷۹/۷).

نتیجه‌گیری

- نتایج به‌دست‌آمده از این پژوهش به شرح ذیل است:
۱. در میان فخریات امام علی، فخر به شجاعت و دلاوری از بسامد بالاتری برخوردار است و بیشتر جلب‌توجه می‌کند. امام(ع) که مدت‌زمان زیادی از عمر خویش را در میدان کارزار سپری نموده، طبعی است که جهت تقویت روحیه لشکریان خود و تضعیف روحیه سپاه کفر همواره از شجاعت و دلاوری‌های خود سخن بگوید. علاوه بر شجاعت، فخریات امام در زمینه افتخار به علم و دانش، ایمان، زهد و تقوا و دنیاگریزی و هم‌چنین فخر به خاندان خویش نیز فراوان در کتاب شریف نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد.
 ۲. امام شخصیت ایده‌آل موافق با واقعیت وجودی‌اش را چنان ماهرانه تصویرگری کرده است که توانایی اقناع مخاطب ناآگاه به زندگی و زوایای شخصیتی وی را دارد. در واقع فخریات امام علی(ع) بیش از آنکه قائم به خود باشد برونگر است و رسالتی تربیتی دارد و امام با ابزار فخر، شخصیت و حقانیت خویش را برای مردم معرفی نموده است. همچنین با تسلطی که امام(ع) به کارکردهای زبان دارد در این راستا از ادوات حصر، قسم و تأکید و نیز جلوه‌های بیانی همچون تشبیه و استعاره فراوان بهره گرفته است.
 ۳. بدون شک از مواردی که سبب ورود امام به چرخه خودستایی و فخریات شده است اوضاع نامساعد سیاسی و اجتماعی و اخلاقی در جامعه است. امام با دیدن چنین شرایطی ضمن بیان مفاخرات خود عملاً وارد میدان مبارزه می‌شود و بدین‌وسیله قصد دارد اثبات کند که او از جنس غاصبان خلافت نیست و وارد منجلاب تلذذ مادی و تنزل اخلاقی و جهالت نشده است. در واقع فخریات امام علی(ع) برای پست و مقام دنیوی نیست؛ چرا که او همواره جملات خود را با یاد معبود خویش آغاز می‌کند. امام همواره از این رهگذر در پی تشویق و ارشاد مردم و رهنمون ساختن آنان به سوی حقیقت و معرفی الگوهای مناسب به مردم در شخصیت‌سازی و رهبری جامعه اسلامی است.

منابع

- قرآن کریم.
- امام علی (ع). (۱۹۹۱). دیوان. چاپ اول. بیروت: دار و مکتبه الهلال.
- ابن ابی الحدید المعتزلی، عزالدین ابی حامد. (۱۴۲۵). شرح نهج البلاغه. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- امینی نجفی، عبد الحسین. (۱۳۶۸). الغدير. مترجم محمدتقی واحدی. تهران: کتابخانه بزرگ اسلامی.
- الجاحظ، ابو عثمان. (۱۹۹۶). البیان والتبيين. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. (۱۳۸۸). دیوان، به تصحیح فرشید اقبال. چاپ سوم. تهران: انتشارات اقبال.
- جعفری، سید محمدمهدی. (۱۳۸۴). نهج البلاغه شناخت. چاپ سوم. تهران: مؤسسه فرهنگی اهل قلم.
- حاجی خانی، علی؛ روحی برندق، کاوس و صفاریان همدانی، علیرضا. (۱۳۹۵). «شبهه دنیاگریزی و یاد مرگ در نهج البلاغه و نقد آن با تکیه بر فضای صدور». پژوهشنامه نهج البلاغه. سال چهارم، شماره ۱۳، ۹۷-۸۱.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۸۲). لغت نامه، چاپ سوم، تهران: مؤسسه لغت نامه.
- زمانی، مصطفی. (۱۳۵۰). علی بن ابیطالب پیشوای مسلمین. چاپ دوم. قم: پیام اسلام.
- شری، محمدجواد. (۱۳۶۶). امیر المؤمنین اسوه وحدت. ترجمه محمدرضا عطایی. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی.
- شهیدی، سید جعفر. (۱۳۹۰). ترجمه نهج البلاغه. چاپ ۳۱. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۰۷). تهذیب الأحکام. چاپ چهارم. تهران: دار الکتب الاسلامیة.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۴). الأمالی. قم: دار الثقافة.
- عبده، محمد. (۱۹۹۳). شرح نهج البلاغه. بیروت: مؤسسه اعلمی.
- عزیزی، عباس. (۱۳۷۹). علی (ع) از زبان استاد شهید مطهری. چاپ دوم. قم: سلسله.
- عقّاد، عباس محمود. (بی تا). شخصیت حضرت علی علیه السلام. ترجمه سید جعفر غضبان. چاپ سوم. تهران: ساحل.
- قرآنی، محسن. (۱۳۸۳). تفسیر نور. چاپ یازدهم. تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۳۶۹). اصول کافی. ترجمه جواد مصطفوی. تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
- گنجی، حمزه. (۱۳۸۳). روان شناسی عمومی. چاپ بیست و هفتم. تهران: نشر ساوالان.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). بحار الأنوار. چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مطلوب، احمد. (۱۹۸۳). معجم المصطلحات البلاغیة وتطورها. العراق: مطبعة المجمع العلمی العراقی.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۷۳). انسان کامل. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات صدرا.
- الهاشمی الخویی، حبیب الله. (۱۴۱۴). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. چاپ اول. تهران: بنیاد فرهنگی امام مهدی (عج).